

C-59
Vol-1

(۵) کو الیکٹرون

فوق فضا الیوانی تو باد
طافان بیستوی جیوانی تو باد
مردم و دین ز فضا مطلق
هر لحظه و هر دم بدوران تو باد

بسم الله الرحمن الرحيم

لای حید و سپاس لایق ایشان را بگاه بگرایم مقدر است که عاریت بر آری هست
 جهان فانی را از ندان استخوان سه طلقه کان سلسله کانیات فرمود و در بر ترا نهاد
 لولود زمره انبیا که نام و اولیای غلام را از خود روبرو و معانی هر کس زلالی که از
 سر چشمه پیمان و بیان بیرون تراود شک و شک و شک و شک است که در و سال حوی
 لقب فردوس غایت را نام زد و جرحه نو نشان جام محنت و بلا و سحر و زبان یابی
 سر که مصایب و آفت ساخته نیز بانی که نزول مایه بلا به کار بهانی صید نشانی محکم
 و درضا پنجه نهجه بهانی که تصور با نعیم حجت شمیم را بنای آتش کوش کیان نیاید و است
 فرمود و نو شا به کی پی نمودن مایل و در می کشان جام نه در آینه ای شیشه صیل بزم

شاهنشاهی بوی اعلیٰ همراهم و مل ترانس پاره‌ای بکرامتی شمع و ایچو و ایچو
 و ایچو قوت بی نهایی کوشواره عوش علی بوساطت دلال قدر دان شفاعت
 کامل عیار محبت بلا اتمافریه ارا از مده از مره باجیه علایان دین حسن و حسن نشانیان
 بکامیه شریعت عزای خیر المصلین رضوان الله علیهم اجمعین سعی در تالیف تصنیف کتب
 در عاقل و احیای احادیث و اخبار مصاب و بلا یای اخبار و اولنا که سره بان سوره که
 اندر نموده اند از تحفیر شیرازه ندان اخباری کتب بحقیقت که اگر شمع و ایچو
 عالمی شمع ارای کشته شوره اگر است یعنی است خورشیدیه بان زمین نور شمع
 پرورده کنار محل مدح حسین بن یثیر سینه گمانی شمع و ایچو ایچو ایچو
 اخبار نام کثوره اند یعنی در کتب مضیفه خود خندان بارش و در سال عاقل
 اند که من مطلب به بطریق که باید بنظر درنی آید و برقی لالی اند از شمع و ایچو
 سلک تالیف خود و سنجیده نموده اند که کارسی زبان معانی که برای شاه و ایچو
 بسته اند فریاری نمی نمایند و می زلف شام که در عار باطناب احادیث و مضیفه
 تاب داده اند که شمع به مطلب بدست نیامده و طره نوک اس ستمان را پیرایه میسازد
 و گمانیکه بطریق عامه تحقق منازل و مراحل این مطالب را به قدم سهل و کار می نمود
 اند که کسی از اصحاب بصیرت بارش دیدن عبارت این محبت می برد از ترم و صورت

تایید الحقیق نورالمرآت افشاری صاحب حسن اید الکریم شدن مخلوقه الله تعالی معین و یاری
 عظمه حاجت که هر یک از مضغان کتب و رسائل مصایب بلایای آبیاد و او نیار
 عظمه و حکمت اجماع شرع معین اندازد و بکنایه معین نیاس مطلق غفلت مغفرتی و
 ایستادگی عظمی ابد از دو قامت قابلیت تمت عطاست جوهره ثبوت فوق زمره پایداری
 نورانی و نورانی از شعیه انعام شریه و رشیدین دانند و کسین شایان و کویانیدین و
 کسین در این عذاب عظمی و این نوابی بحث را از جوهرات آب اعدا و با اتم است
 نماز حاجت حاصل آرد که گمانیکه درین مطالعه بهر حاجت منافی در حال عباد
 بخیر و اهدا و مصلحت اندازند اگر مشاطه غایت سرت تمامه شایان معنی این نامه عظمه
 به از انفس موده ممکن و الفاظ حزن انگیز لباس تمام پوشند و منظر طلقه بندان نفس
 نرم و دازد و است و اولاست زاویه نشین غلوت کنایه و طبعات کزین و الکلیات
 و کسین شایان نام زلال رحمت باری کشتی شکسته سیلی امواج و ریای جزم و خطاکا
 خاک بوس ظلال شایان انعام شری محمد ابن محمد صادق خوشه شری که کوسید
 و کسین و کسین سیاست و بهمنی دریافت لذت تماشای نقوش منبع بر این
 لازم است که در این حیات حرکات مسافت را بر راحت محابرت اختیار نموده با اقر
 و کسین از آداب و مکتوبی ایدم شان که با فضل و ارادایان کشورمند و رستان بار

چون انوار نور شمع بر شمعان ظاهر شود بهر آنکه روشن
سازد و جوی که آفتاب عالم گدازد و عارضه برش معصوم جوهر در عهد و کلاه
نما ده بعد که در میان تسلیم سپید انداخته تا میم ایات خلق که پیش جبرن بر او
چو می نماید و در جای عالم وسیع و دنیا می طیف نمیش مانند ناله ای جبین شام عالم
مسطر که زاننده بیت جو نور عدل او شمع عالم افروز در بیستان گشت چون ایم
غبار بیستان که هست بنیان خلق احوال هر حد و امید اولی الا مبارک و سبحان اتیال
لی یویش تراوت کبش عودیه سادات جاوید و کمال شمع شمعان فرود و در
دنایت داب و رنگ اندوزان رنگ بلند بایه امارت اصف ماه سلیمان خطاب
نواب خطاب با مایاب سپهر کاب نواب سعادت علحان بهادرین الدوله الدین
سجل شمع نموده ادا شد بدست تقابله ای شمع اگر عالم یک سو ستوراندی و با
ایوار کو ستوراندی و سایه نشین قریب یون فال دولت ابدیت ان ملل کرامت
قادرستال و غمره شجره مبارک و نور سعادت را قبال که دیدم و این سواد به مقدار همواره
خود را در بفرغ و خام نمیرد اکثر اعظم دیده و در رسوم ندکی و شمع سراسر افکنندگی
در نظر الحاف عظیم ان نظر کرده لطف خداوند کریم کرم و محترم عبودیت خود که برده ان اجازت
کوشه ابوی شاه فرزان قضا جایش شربت روح بر دریلوک ملوک مقدر که از ان بود

مذلل بوجهی از این جهت بود که در زینت کلمات ساقی طاهر و زلال
علی و منی محبت علی الف الف الحمد و الله و در هر یک یک روز یک بار
در روز یکشنبه شبی که می زهرالود امام بن موسی علیه السلام جویش بر می دارد و
تا طلوعان که بیایان مدینه درود اع ابرام جان صاحب او فارو المکینه یعنی الشهد
و همان روز که کشتی محترت و اصحاب شهرت را از بیم بربت و حجاز میرساند و عابدین
بی آسودگی کویتان بی ایمان دوست دشمنان را چون کشته شهادت مسلم بن
عقیل علیه السلام و از موان از نظر که کینه کان یکینه از دین و کشته و طفل مصوم
سپهر را بیدار خوشی موج گرفته و کنایات خاک که بسیار و عابدین نور و
در روز یازدهم و محبت مصایب و بار از که منظمه نموده تا وسیعی آرد و عابدین کدایش
انقلاک منصف است و اصحاب ان امام ابرار را که در آب محیط خود و عابدین اعدا و
ملاقات حوائج نیز یاری را بکسب الشهد علیه السلام فصل بیان میبازد و عابدین
آئینه دار شورش در پای لکه کوفه و شام و طغیان سیلاب طبعیت ابن سعد فرجام
است و در کرا از افتادن کشتی چاره فرزند شهید لولا که در آن ورطه خطرناک و گماید
چو همان را از دلی خون سیاه و عابدین از اتصال تعیین با همی حولی سیلاب
عابدین لکه در دین و عابدین که در آب و عابدین که در آب و عابدین که در آب

[illegible]

سید الشهدا السلام پوشیده دور عهد و سرایم کربانی تحت شهادت
 میز و درخت کرم چنان از کوفیان قطره ای در غنچه بچکان بفتد بر طبق علی
 یوسفان و عادت اوم باب زتاب بکنیز رودین ست دریا نوال شنه کام کمر از کد
 شسته سوز از دهن کتابت سوراخ کمر فامه صغرای شمشاد بر طاعت بیستم موج بر
 دریا می سوزد غم غری را در محیط قدح با ساری السعدیه لعلیه التی و النانیاید طاعت
 و حیات منقذ فایاب وید و سرت وید و خاتون سحر ابرو و عصمت و طهارت
 و نور و اخلاص ای کشتی امامت و غایت منور از انوار کیمیا میجو که است سبت
 در کعبه کجاست و طاعت بیستم هم غانی ذوالجلال سلطان شهبانو و ضربت
 باو تمام و خاتون ارم سرای ان امام مجتهد است از انجا و در طوطی ناک خبر و سلامت
 و طاعت بیستم سبلی است که ابروی کوفیان عیار ای بر و بسبب حرکت نهانیت
 غایت غمزه ای مرم و تاراج حساب و خزان سلطان اتم تا به قیامت و طاعت
 بیستم کشتی کینه کان و در طعم انکه کربلا ابر کینه باره ای محل سکت سوار و بر شتر ان
 بی چهار طبع زهار سبب سحر الی کوفه رسانده و باطوفان کریمه زمان ناحیه غولی که سر بر
 امام حسین را در جو زینت است و طاعت بیستم سحر راه کاروان ترسا
 وزن شادی است که کلاه بر طعمه از تاشای توج درای خون نخته شهید ان توج

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

می تواند شد و در بعضی عدم و در بعضی وجود عدم ذرات عالم به تعبیر اندک مورد اختیار می شود
و اینها را می توان موجود و ساز و جد را از خواهر و برادر هم می گرداند و منع الوجود است که
عینش بذاته ضروری باشد چون شریک یا بری که نبودن او ضروریست و بدون او اصل
پس باید دانست که ذات مابری قائلی که بعد از آنده جمیع کمالات است چه در است
با ضرورت زیرا که اگر ممکن باشد هیچ نبودی از موجودات موجود نخواهد بود و است
بنیکی است عالم را خدا نام نه که خوشتر و بهتر یا برتر از هم نه و شیون صفات ذاتی
که علت ایجاد کمالات است چنان در توحید عین ذات است پس مفهوم نبوده که علی
نقص نه بر ذات و نه بر صفات راه نمی نماید یکی از صفات است که نبوده است
که معصایه قالی قادر و قهار است یعنی تاثیر او در عالم با تحباب و اضطرار است خیا که ابرق
نار و سقوط از حد را با اضطرار ولی اختیار می است چون قدرت و اختیار هر دو متقابل می
ایجاب و عجز از این روشن شود که قدرت و اختیار شرف و اکمل از حد نیست
که خدا را است بل علاوه دیگر از صفات نبوده یکی که عالم است جمیع مخلوقات ای
چون او موجود آورنده عالم است به قدرت و اختیار بدون علم بلکه می تواند است
لیکن یعنی می گویند که علم حق جل سبحانه حصولی است و برخی می گویند حصولی است حق و
الی است که چون جمیع کمالات را قدرت بر داشتن ذات بقدریه او نیست و او را

کنند حق تعالی و حال است پس علم من ذاتی است پس باطنی است به اعطای او پس شناخت
خفتش مثل علم من صورتی نه حصولی باشد که چون ذات خدا علم خداست
و یکی از صفات آنکه حق است دلیل بر آن چون او جلالت عالم و قادر است اله بر عالم
و قادر بر هستی تا ضرورت صفت دیگر که هر چه هست گفته که قادر بر حق است
یعنی وجود و عدم اشیا و قبضه تدریجی بر قبیل اوقات است پس برای اخصاص
فوق حجابی ازین بزرگوار که ایجاد کردن یا مسمودن یا مسمودن یا مسمودن یا مسمودن
اراده او است وی تواند شد که خدایه نمودن را و کاره مسمودن را و لغو او بود
و یکی از صفات و مسمودیه آنکه حق جل شانه سمیع و بصیر چون الاله سبحانه و تعالی
او سمیع است و عالم است لهذا اعلای امامیه سمیع را عبادت از علم بحجرات و
صبر احادیث از علم بحجرات گرفته اند و در وصف را در تحصیل اخلاص و صواب و
جهت کمال و تدبیر و کمال و اجتناب از سماهی تاثیر عظیم دارد زیرا که چون
لا اله الا الله که مولی و مسمود از دنیا و دنیا دوست و بی شانه و ذالقه و لایسته
علم شود باطنی و مسمودات و سایر محسوسات دارد و بدون الت خارج همه نرداو
ذات او پس و مسمود است بر دو اکل و اتم پس آن نبوده اقدام بر حجابی میکند
کما به قبیل انما من کون و سالک طریق عبادت کرد و صفت دیگر که او سبحانه و تعالی

46

[illegible]

وایں

[illegible]

فیه بیان می نماید که این عالم از جهت جمیع قلیح و غیره می تواند
 از راه در اطلاع داشته باشد و آن سالک را منع کند از سالک بجا را اطلاع
 بر ملک و آن راه عمدتاً بر جهت آن جانب باز و در هر قلیح و غیره
 بی شمار و در هر عالم است و بر سالک لازم است تا بر عالم می بیند که سالک
 بر وجهی که آن عالم قدرت برین و گرفتن او داشته باشد و نیز آنکه از هر یک
 خبر آن شخص واجب نیست بلکه راه نمودن در جهت تعیین جهت عال می نماند
 حال احتیاجی که از راه شهادت نفائی با وجود دریافت مطلب نیست و شهادت
 که جهالت استند و شیشه عهد است بر کرم را بیک خود شکست و دشمنی
 بر نفس خود نهایی مقربان با بگاه قرب را باقی دقیقه فرو گذاشته و هر سوم
 است روح افزا که ریاض اثبات نبوت را به نشو و نما می آرد و سن آن متعلی که
 افعال حقیقی قبل از تسلط بر معنی است یعنی بر آنند که تسلط بر معنی است که با جمیع
 بسوی غیروان و عرض معاد است و آنکه معنای قبیح و قبیح و در آن با بگاه راه نهادن
 بلکه آن عرض نفع محض است پس اگر فعل او تسلط نفع عباد را به شیشه فعلی است عیب
 و باطلی و معجزه در کلام مکتب نظام میفرماید که وما خلقنا السجوات و لا زمین
وما فیها الا طیارا و نمل و حیث یبغی تالی و ما فیها الا طیارا و نمل و حیث یبغی

که فرض از حق استعالیٰ نفع ندهد کان است و نفع بر او بر غایت است که ثواب جرات
و ثواب و مدت متصور نیستند بر او آن تکلیف و تکلیف بینی مشقت نهادن است
و عدم حاجت موجود و این قاعده بی قانون بشری و بی واسطه و ادبی
درستی نیست و در حدیث پس ترک ارسال بی موجب اجمال بی نوع انسانیت
لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ در شان اختیار او بر انواع موجودات
موجوده اعلاست لاک بی نوع انسان میگردان متسع است در حق باز تعالیٰ
در صورت واجب میشود نیست ابیا و رسل و ارسال و سنگ نیست که بعضی
تقلیدت نزل و حی و محل لجات از او امر و نواهی و طبع او ندارد و در صورت
شخصی ای باید که وجود او متمنا باشد بر وجود اهل زمان خود و قابلیت همگرو
باز نیست که آن شخصی از افراد بی نوع انسان باشد که بی واسطه آن
دیگر قانون شریعت را از خدا کس نموده محقق رساند و آن شخص از افراد
انسانی مخصوص و نواید من عند الله باشد بجزات ظاهر و آیات با بهره و پیا
شبه و تکرار که منسوب به موصوم از جمیع معاصی با وجود قدرت بر آن که اگر بی معصوم
نباشد کذب و کلام او جایز نیست و اقتضا از قول او بر طرف میشود و بعد
و صورت و حیاطت و سخاوت و کل و بردباری با ذات او باشد که خوب

همانقدر است انقیاد و طاعت و بی اختیارانی را می گویند ستمگر و ستمگر
به معنی بی حال و بی سودی بی زوال و عیسی بی مثال که تفسیر می دهد و برادر
صورت بیع انسان که او را در یک قطره آب است در طغیان ستمگر که گمان می
رسم و شکر می کنیم است باشد و ملک قدرت بخاک کشیده و دروغ می گوید که برادرش را
و این برای قدرت است و در برابر ای غایبی می گویند انسان و ملک می
رساندن دوست کن به صداقت کرد که گفت فیه سنی مؤمنی و سیده
و کلاس که خانه که هر یک از آن نعمتی بی انتهاست با و طاعت می دهد و طاعت
نور این دولت دانی البر و البحر را در کف تسخیر او داشت نهاده و بر هیچ موجودی
که بگوید گفت که مناهی آدم ستوده و با برمال رسل و انبیا و کت به خود
از تو بعد و تو از این ملل بجای در وعده و وعید را می فرستد و شرط انصاف ندی
که است که نذر و علوم و قبول این بر نعمت نذریده و شنیده و انچه گفته و از
از خواب طاعت این چنین می بود و هم دانی ما در کرم که رو ما به شوق دینی که همیشه
بخش الطاف از بهرهای او بگذرد و در کما می فقرا الی الله یا اعلی الاصل
محمدرضا که طاعتش شوقی متاعل نذراند و بگذرند و کس از طاعت است و کس
همه را شوقی تو می خواند دلیل برین اگر انبیا می گویم و ملائکه می خوانند که اگر نبوت

طایفه و آیات بابر بر صیغ خلاف تمنا فرموده مشاهده به پسر و تسلیم و رضا و زفول
تسلی و پادشاهان و مردم ایشان را خداوند از اند و طریق خداوندی و مقبول
سکونت و عین مانند و طغی دیگر که از خداوند لطیف شامل ندکاست این
که دوستان اینان و و طیار و دوستان این نفره که هم دشمنان ملک العلام
این مصداق و من عاد اهلهم فقد عاد الله دوستان خدا با علی در جایت
ایمان و ارفع در جایت خیال خواهند رسید و دشمنان مخالفت با و در سیم
ما بود این شراب رقوم را که سر و سر و سر و سر است خواهی چینی
بشیر آری اگر کسی در سر من قید و سلطت قناب و خطاب حاکم طایفی در آید
و به کشتی او ثابت قدم باشند و ناه چاره ندانند لیکن در غم داشته و او
شریک سینه و ناخن تا سفید کشید پس با و شاهی عادل و مظلوم را از
ضعف و بلا و قید و آسایشی ان حاکم را می و تیر و با علی مرتبه بقرب غرت
سلطانی به اند انصاف است که دوستان عافی را در گوشه زاید
احسن و با نفع پای بند سلطه غم می او بوده اند و نظیر اتفاقات از طایف
چرا و در و بگونه نمی از نهایت رست را که با و عطا شده را با این اندر نیم
نزار و در و غیریت و دوستان و بود اواران سید الشهدا و افریده ما

و متعلق به شهادت است و بعد از آن غریب رحیم از همه دعاها را این دعا را برادر
برگزید و بعد از آن شاه گم شده شاه گم شدی برادران امام عالم بنام پدر تو
آفتاب در راه محبت او پیش کبزار و خاک گویی از علای دین پس این نام گویی
ساجد خواب دید و مکر و کار با ابا عبد الله حدیثی دیده ام که راوی این حدیث
را شما نیستی و در زیارت است یا غلطی دارد و حضرت فرمود که نام پدر
و مکر و کار راوی بگوید در حضرت شهید امام برویت که برکت دارد در حال صیانت خود
لیاقت زیارت کند و شب اول قبر رفت ما را در زیارت بگویم آنحضرت بگوید
در خود که من بگویم منتها مرتبه زیارت است او ای ایم پس زهی بیدار شدی که دست
تو را در دامن ولای سید الشهدا ام زنده نظم و ناله حسین فدا کردی
شهادت میدی بروی گواهی من خود بخوش را آب میدادند به زیارت با
تاب میدادند اگر آب غریب بخوش خود دارم شهادت را سعادتی است
بخش چون باین صورت میامد و جویای داد و آب بخون بهیم شد
چون است خلق بخش از کار که کاران است را که در این بخش بود و کار
در این بخش است که در جویهای من این است نه گوی که حساب است
برج شکی شکر یا دادانی من طلب کردی و ما مطلق عن الهی که در دست

[illegible]

[illegible]

دوستی و محبت و کج فایه محبت نفسی میداریم و در دگر و داریتور واضح و واضح خواهیم نمود
و اینجاست و شهادت این مظلوم است و حق تعالی به وسیله ایشان
اطمینان و اطمینان و مساندان اوست و دیگر اگر کسی با عیسی تبه و بهار را که
سبب که به بهر ما میزدیم و ما به مجرم خاک را از تحت زیارت این شهید و صدیق
و صفت نوازیم و حضرت گریای ما بهادر و خیر و حسن شهادت با این مظلوم شهید عطا
فرموده ایم که ای کاش می دانستیم و سوا الهی بی تو ایمان است که در تحت
قبر ما میخوابد و استجاب میفرمایم دوم امراض عید و الام عافران بی برکت
و نواز و در خاک تربت این شهید که روضه او دار الشعار الام و استقامت
نمایند و دیدیم و دیگر آنکه است را در در تیره او قرار دادیم و دیگر آنکه عمر و زاریت
با این مظلوم را از رفتن و برگشتن بر دتر عمر او حساب میکنیم یعنی در آن ایام حفظ اعمال
سامی ایشان در نوسن جریده جرایم ایشان را حکم نمی فرماییم در آن حال محفوظ و لایک
انجام می دهیم و این طوطی مبدان مغل غم و الم و ای نغمه اربابان مغل غم و الم
کنند کسی که این مرتبه اعلی دوست غایت بی هم باشد دوستی و دوستان او
و چشم فراموشی که دوست و دوست و دشمن و دوست و دوست کن
بسی که پس بقدر مرتبه دوستی که با این مظلوم دارد اندازه مرتبه خود را ببرد و از دست

[illegible]

چون منور و گویا نام محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را یاد میکرد و غم و غم
مست و حال میشد و چون نام مبارک حضرت امام حسین را یاد میکرد و گویا بود
مست و حال میشد و غم و غم خودی توانست روزی مناجات کرد که خداوند اجر انام
این چه جزو کارهاست که بدان میرانم غمهای من ترا می شود و چه در سیکر و نام و نام
آن عالمی که در ملک و ملک که میگویم غمهای من همچان ی آید و در آرزو که میبایست نمی ماند پس
خداوند را همان تعبه شهادت و مظلومیت آنحضرت را بخیر یاد می فرمود
گفت که این غمهای من کاف انصار که بایست و اهل کت و عترت طاهر است و بی غم
که کشنده و ظالم ایشان بود و این غم و تشکی ایشان است و در آن بحر و من
میر ایشان و چون ذکر این تعبه در دکان را شنید که روز از مسجد حرکت نکرد
و گویا تا روز و راه انداد و رسول گریه و زاری و ناله و بغیرای شد و در محبت
و محبت و عزت او راه خواهی داد و ایام علی و فاطمه را به این محبت و خواهی بود
ایمن و در دکانی را منزل رفت و طالب ایشان در خواهی او و بعد از آن سخنان
میگفت که نمی برد از نزدی که است زیرا که در میری دیده من ما و روشن شود چون
نفس و نزدی که است زای مرا از تعبه محبت
در محبت و عزت او راه خواهی داد و ایام علی و فاطمه را به این محبت و خواهی بود

خود را اندکی جدا کرد و گفت من و تو را به حضرت امام حسین علیه السلام می شناسید من
که بودم حضرت یحیی بن اسمعیل و او که گفتم او را بر دوش می بردند و من می پرسیدم که
بودی آنچه در خواب دیده بودی که در آن بیان است بر آن را چه می بیند و گفت من
روایت کرده ام که از پدرم نقل کرده ام که در آنست علی علیه السلام که در آن
از آنکه به بنی هاشم می فرستادند و آنجا خود می آمدند و آنرا می فرستادند و آنرا می فرستادند
طلبه ام می گفت که که می فرستادند و آنرا می فرستادند و آنرا می فرستادند
و آنرا می فرستادند و آنرا می فرستادند و آنرا می فرستادند
چون حضرت را در حضرت دست می زدند و آنرا می فرستادند و آنرا می فرستادند
تا به آن حضرت شمشیر از لبان او فرو می رفت و حضرت در آن می فرستادند
امام می فرستادند و آنرا می فرستادند و آنرا می فرستادند
بسیار گوی بود حضرت و آنرا می فرستادند و آنرا می فرستادند
درخت فایک در نزدیکی بود و او در آن می فرستادند و آنرا می فرستادند
خود را در آن درخت رخت و چون از وضو خارج شد و آنرا می فرستادند و آنرا می فرستادند
امری به خیر غریب بنام می فرستادند و آنرا می فرستادند و آنرا می فرستادند
گفت که من از آن را می فرستادند و آنرا می فرستادند و آنرا می فرستادند

و امروز غمخیزید و میگویم هم میباید گفت چون روز دیگر شد دیدیم که اندرخت بسیار
لمبه شده بود و درخت عظیمی گردیده بود و خطمی او در درخت بود و شش
بسیار یکی بر ساقیده بود پس بعد از آن سیوه بسیار بزرگ از آن بهم رسید
روی ماه چون بوی غنچه شیرینی او از من شیرین تر و بر کس نه که از آن
سینه میزد و بر نشانه کی خورد و سیلاب شد و بر چهار که بخورد و عاقبت شفا
یافت و در بر شانی و محتاجی که بخورد و بی نیاز میگردد و هر صاحب حاجتی که
میخواهد و کماست خود برسد و از بزرگ اندرخت برشته می کند و بپزند
که بخورد و فریب شد و سیلابش فراوان میگردد و از روزی که انحضرت در خطبه
فرمود اندرخت و برکت رو بیاورد و زلا و بارگناه شده و اماراتی و فراد
و سیلاب هم رسید پس با اندرخت را درخت مبارکی نامیدیم و جمیع بزرگوار
با خود و اهل مادی می آمدند و در سایه اندرخت خودی آمدند و برکت آمد
و برای برکت با خودی بودند و در میانها که آب زمینی است ایشان
که میخواستند آب شربت را سیلاب میکرد و اینند و پرستند اندرخت حسین بود
مکه که بی ترک و احم دیدیم که سیوه ای اندرخت فروریخت بود و بر کاشی نشد
و سیلاب از آنجا که سیلاب ان حادثه مسخر بودیم بعد از آن یک و گیتی

خبر دهات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر رسید و حکم شد که دهاتی
که تیره و چلی اندر خست بهر بسید انحضرت رفت بر سر ای قالی سبلی
نابی کشید و بودند پس بعد از آن درخت سیوه را و اما اکثر از سینه و دهن و در
و لذت بود چون چند روزی دیگر گذشت تا که یک شب فدا که در کمال فقر و کمالت
و نهایت تنگدستی و تراوت از آن درخت رسته بود و کلامی این درخت بر ملک
شده از درخت فروخت خبر از در که در آن روز و در قریب آمد و فقر و محنت و بیچارگی
صلوات الله علیه از دنیا در گذشت بعد از مراسم عزت و کرامت و بیچارگی
از درخت کمال می بجای او دیدیم تا که کی سال بر بحالت ماند پس تا که جمعی مردم
دیدیم که سر پای اندر خست سیاه شده بود و طراوت و نازکیت جوهری و شش
بر طراقت شده بود و سیوه و لاش ریخته بود و بعد از چند روز معلوم شد که در هر روز
حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام شهید شده و بخواهند از این
دیگر سیوه نداده و شاه سیر و کوهک از دوابی بود و قایل عرب می اندر درخت
از برای شقای جانان خوی بردند و بر امری متابع و یکس از درخت تیره
می بستند و حتی برین حال ماند پس روزی برخواستیم دیدیم که یکس از درخت
شدند و درخت اند و در زیاد شد و می دانیم که در کوهک و در آن که خبر رسید

که در آن روز که من قتل گاهم هر چه شهادت رسید باقی ان
بودست. انچه جان عزیزتر میداشتم تا کلاه و زین برخواستم دیدم که از زیر اندر
فون تارهای خوشید و بر زمین روان شد و بر کهای اندر دست خسید و است
و از آنجا که کهای ان قطره های فون بر زمین میریزد از صورت ان حالت در آید
که در آنوقت غشی خلعت شده است پوسته بر اسان و کین بودیم و انتظار می کشیدیم
چون بدیدیم که از زیر اندر دست صدای گریه و ناله بسیار میشد و صدای نوحه و گریه
در میان ایشان بلند بود که میگفت ای فرزندان محمد مصطفی وای پدر گمشده علی
وای پدر سبوان رنهای بسیاری صدای گریه و ناله و فغان و گریه نصمیم
که در آنوقت و لیکن صدای گریه و نوحه ایشان تا صبح بلند بود و آنکه بعد از خیزد روز
خیزد و دید که در آن روز رسیدن شهدا و در محرابی که با شهید شده بود پس
سراسر ای اندر دست خشک شده و با دو باران او را در هم شکست و آثری
از آن در مانج هیچ زلالی است که از اسبیل و اثبات نبوت قباب خام انیا
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را که بر و سازاد آب میگرداند چون پشته بر نگاه
و آن روز در پستی آن روشن نمودیم که واجب و لازم است نمره بودن فی از زبان
و بعد از آنکه در آن و او بدان و از جمیع عیوب ظاهری و باطنی سبب آنکه اگر در آنجا

نقص عاجزی بود و عجز است و در این عهد البیرون از سطرلاب و آلات دیگر
نفع است که از حد و در لطیف با بر سر و در است از قوی و ضعیف بر حسب سطرلاب
برخی است مضر و در آن تغیر باعث امتناع نفع خالق بر مخلوقات است و در سطرلاب
موجودی ضروری است و در کس دعوی نبوت کند او را نماند و علامت نبوت نبوده و نبوت
ما بگرد چون پیش از ظهور مژده عام نبوت نبوت بهم میرسد تحقیق نبوت است که محضات
و آیات و معجزات که در وجود انبیا و ائمه است بلکه اکیل و افضل و احسن از جناب
عالی امیر و زبان قدرت بیان غایب و صاف و سر و قمر شریف و ایما و الهامی و انوار
عبد الله و بطور رسید و توان رسید که محضات طایرات و آیات انوار
انحضرت فوق حد و اعصا است و از حد محضات ان قرآن مجید است و در آن طوایف
معلوم شد است که انحضرت قرآن را بر طبق دعوی نبوت خود بخواند و در آن
و معجزات و لغای قابل عجب را با آنکه اندر یک بیابان پست بود و در طایفه بود و در
برابر یک سوره کوکب از سوره های قرآنی بیاید که در ملائت و فصاحت مثل این
باشد و انبیا و رعایت و کثرت ایشان و شدت عداوت و عینیت کفری که در
اند عهد که می کردند صبری توانستند و در ابراهیم و اعراف و حجر که در طایفه باشند
شدن آن در دوازده و درین امر اتیان کردند و با آنکه در آن محاسن و محاسن

[illegible]

خاتمه انعام الهی و کائنات الابدیم باین المانع و الطاهر علی بن ابی طالب
 و الله و سلم الی یوم الدین شجره چون علایان معقدین در نهایی زمان
 رضوان الله علیهم معین در باب غلقت نوران برگزیده رب العالمین الی یوم
 غلظت البین مملکات صحت وین و مولفات فصاحت این مرقوم انعام شست
 ارقام کرد انیزه اند و ذکر اند وین محقق کفایت ندارد و لازم نجوم بسیار است
 بر این و در تاریخ احمدی و نمودن بحر لایکذا کبرای ابرار احاطه میسر نیست
 محمد بن احمد انصاری مرثیت گفت پرسیدم از رسول خدا ام از کیفیت طاعت
 عالم حضرت فرمود ای عابد بدانکه اول مطلق است و نقل و انما عمل الاولی
 فرمودند که اول مطلق است و روح و انوار عالم بدانکه شش از جمیع مخلوقات نور
 خلق کرد و فرمود انما و علی من نور و احد پس درهای بی شمار سجده و قدس و
 خداوند طیل بر خلوت نهایی میگردد پس خداوند قدر بران نور خط و نیست
 البتات فرمود ان نور که اقامه شد و از ان که اوصاف و دردی هم در پس
 آنچه نور بود و علی فرمود و از ان برای عالم علوی هم رسید و این هم
 کسی را روح و ظلم و اهلک در نجوم و ماه و اقیاب و نیست و حجر العین و عمان و جوهر
 از این ملک و در روح جمیع انبیا و صلوات الله علیهم و از ان و دردی که

در نظر ارباب ذوی القبول دوان مرتبه که از مرتبه نور بود و از آنرا رسیدند و از آن
 انحصار عالم عقلی مرتبه شد چون زمین و عناصر و جن و سایر مخلوقات که در عالم
 عقلی نظری آید طبقات محکم چون نسبت قادر بی هال به طاعت آدمی شریف
 چنانچه هیچ ارباب در مطلع طاعت طاعت علوی از رسیدن نزد یک در میان
 رسید و طایفه روح قدس از صفای رست افزای عالم کدس بجانب بالا
 ظهور می کرد و روح القدس در طایفه بطنانی نور برتر از قندیل عرب
 در خم طاق از روی آدم به زیست نهاد و آن فخر که ای از آدمی خود را طایفه
 بی منتخل شد و همین از حلقب الامر جماعت است فعل میکرد و آن روح صلوات
 علیه و اصل گشت پس از چند واسطه حضرت ابراهیم مرسیه و حضرت ابراهیم
 علی الهیست باین حدیث حاصل تخیل که دای جابران عطف عظمی که در جانب
 فانی بی شمار بندگان شد و برین بیان باز اصحاب طایفه انار به بلون
 بر اثر کمال شد به اتعال میفرمود و به عدیان رسید و از عدیان انوار
 نمود و از آنرا حاصل نور رسید و برار گشت و از او به صبر و از او به پاکیز
 و از او به در که در آن زمان به و از او به صبر و از او به پاکیز و از او به پاکیز
 و از او به در که در آن زمان به و از او به صبر و از او به پاکیز و از او به پاکیز

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ما را صحت جواب داد و عبد المطلب گفت پدر تو را کاشی که نزد بیست گز بر
پیش تو که بزرگوارانه در محفل دربار گردید عبد المطلب هم باز کرده بجا بیست گز دیدن
نموده اند و ما هم مضطرب گردیدیم پس دید که آن نور خدا چو بیست گز جواب داد
که ای پسر من این توانی و بیستی از هر بیستی آن مرد شسته گفت این فعلی که
بسیار گشت نهایی عبد المطلب جواب داد که او را مطلقاً رساند اما از آن خود
رو بگردانید که آنرا گفت محمد در فلان خانه است اگر توانی برو آن را بین
و عبد المطلب بیست گز رفت متوجه آنجا گشت و شخصی میباید که باشد که شمشیر
او را گرفت باز کرد که تا مجموع ملاک از زیارت محمد فارغ نشوند کسی از آنجا نماند
و بعد از عبد المطلب طاری شد بر او صحبت نمود و خواست که خویش را از محفل
اعلام دهد و چون از خانه بیرون آمد زبانش از حکم باز ماند و روایتی که چون بشنید
عبد المطلب بر حال جهان آرای آن مولود عاقبت محمود افتاد و در رعایت محبت
بسیار بدین سرور را برداشته به خانه گفتم برو و میهمان سگرا الهی تقدیم نمایند
بسیار چون بیست گز متعال و خداوند بی جهان مشتاقان تقای سحر مدی و
بسیار که آن را در حال ابدی را بنزد الواعی لایا و مصایب و محبت و دوا
بسیار از سحر متعال ایشان میکنند نیست هر که درین بزم مقرب ترست به تمام

اما بشیرش میزدند لهذا چون که فرقه ملکانش از کربلائی میبردند
 اتفاقاً و توان ایوان محبت و نواایب و ملاطفتی زنده است و در کربلا
 تسلیم و حاضر در کعبه زبان تعاضبت بیت و می بود که شمش زکریا میزدند
 شمش می نمود که با ناله اش می زدند و اول مشک با حضرت رو میزدند و بعد که پیش
 از توله بر روی تپا کردید و بعد بزرگوارش کلی از کاشن جاشن میزدند و بعد از وی
 دیدار فرزند اماراد را چون لاله کجا که برود و در سه روز بعد از توله که میزدند
 معجزان شبیه شیردادشیرین کرده بود که زن پاک و امن علی نام زاده قطیف
 می سجد و یکی دوی اختیار کرد و دران کور و دریای رحمت ابری را بوی سس میزدند
 تا اورا به قبله خود بر و شعرای روزگار تا کجا سگی خفا به در تیم راز صدف سگی
 نه آوی و نه خوشی نه یاور می و نه هر کسی مر و است که طعمه با فرزند ان و یکم بود
 بستان در دین حسد و عالم می نهاد و از دنیا لک طعمه از زمین و یکم
 و در دست بشیر خواگی نیز از یک بستان راست طعمه را می کشید و در نفس
 طعمه آماری عجیب و احوالی غریب از آن سر و رسید چون از طعمه شکم از هر یک
 بر و در دم هندی فرستاد و طعمه سکین بوی با جز از بستان که یکم سس میزدند
 انحضرت فرمود ای داورا فراموش فرزند ان شیر خواگی فرزند ان شیر خواگی

[illegible]

بهر چه هم در خدمت و عبادت طلب و دعا و کفایت دل می آید اینها را بجا آورده است
 و تا بعد از آنکه می پنداید اول استند و در مقام غزالی و سحر کوی ازینها و اولی است
 و در شبها از غفلت و بیخ خواب و در وقت میگزشت و از اینها و اولی است
 که کسی بر می داشت احاطه می یابد و دل بکن مالک است که بخدا و سحر کوی
 و دلی می رود و زن و دختر و پسری شریف حضرت مقدس نبوی غفر له که سید عالم
 اهل بیت است و توانی نهاده و در اوقات چاره ای خواب ابو طالب را طلب می کند
 حضرت رسالت مآب را به ابو طالب جواب داد و در سر ای فانی به عالم عالمی
 استعانت فرمود و رباعی ای چرخ دعاها تو می بیا کشیده به هر که تم کشش جویند
 انرا از او در نذر و در کرده است ان در را ملک می کشیده به خواب ابو طالب
 در رت و سالت اسر و از جان و هر که نفس تقصیری بر من می بیند و در
 می گشت اما حضرت را خاطر هیچ و هیچی نمی یافت و در ان ایام خواب ابو طالب
 را بپای سفر شام بر سر افتاد و حضرت ابدیده گریان به نزد هم بود ابو طالب
 و گفت ای عمر مرا بیدار که سگدار می کشید و من و ندا و در خواب بود ابو طالب
 از استماع سخن گریه و در آن وقت ای جان جهان که من و در آن زمان بودی
 منم و در آن وقت که روزی ابو جهل بن هشام طهارت می آید و علی از آن است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بگویم چنانچه در این ایام که در این شهر است و گوشت و چربی را نماند و گوشت
 را که از دست حضرت رسول خدا و امیرای طایفه ای بیاورد و گوشت را که از دست حضرت
 زید که از دست کنگی ان جان جهان بداد و می گویند نهاده چون تا به این سخن
 میزبان نبود و گفت آنحضرت اوم ویدم که انفرم : نبوی از کربلاست کنگی
 که در کربلاست و چنانچه در کربلاست و در کربلاست و در کربلاست و در کربلاست
 مشغول است و میگوید و اندانیه میگویم اگر کنگی من و میگویم که کربلاست و اندانیه
 طایفه نزد ما حضرت و طایفه از و دارد که شریف است و از و من و طایفه
 آنحضرت چون نام طایفه را شنید از ما برخواست و از صف زمین و از صف زمین
 چون بر و طایفه آمدند فرمودند که ای طایفه طایفه که داری بیار و حسین و طایفه
 پس ان پنج مرکز که گویا و میگوید هم نشسته خواب طایفه کرده ای نان نهاده و گویا
 طعام حاضر کرده است حضرت عابد چندی نان پاشانند و فرمود که ای طایفه
 و طعام از این حبیب ملک طعام نهاده و طعام از این حبیب ملک طعام
 خود دستاوند فرمود که ای طایفه از برای فرزندان و طایفه از برای
 پس کاین را نیز همه نده طعام از ان سنون بخور و ان شب بزم خواران و ان شب روز
 این بکشت مرا بود و شمع شد از این افلاک حضرت برین زمان که از این

تا آنکه به سینه حضرت محمد (ص) و ایت کوهیست که در رسول خدا (ص)
صفت بود که در مجلس غیر آنحضرت نبود سایه داشت و از دایمی که نمیکشید
تا بعد از ظهر و بعد از آن بر کاشیکشید از بوی خوش آنحضرت میدادست
که بخیابانان راه عبور کرده هیچ کی درختی نمیکشید که اگر آنحضرت میفرمود
چون میفرمودند از خیابان امیرالمومنین علیه السلام مروست که چنانچه در مجلس
کونیستند ری از جانب راست و از جانب چپ آنحضرت مطلع میشد که
در شبها و تیان بخواجه نبود و خاک کی از زنان آنحضرت در شب باری
بجوانی که در آن بود چون آنحضرت داخل مجرای او شده بروشنی نور صبا که
چون شب میخیزد از آن سوزن را یافت و زود بجا میسر و بانیات غرق
سایه آنحضرت را میگویند و داخل محلی خوش میکرد و پنج شامه تاب است تمام
از وی او بدو هر که مرغ از بالای سر آنحضرت بر و از میگرد چون خبری از حضور
آنحضرت بخت میافت برهای خود را بقدهای عیش برای آنحضرت میداد
و در آنوقت که در آنجا از پیش رو و در خواب و بیداری بیک نحوی
نشسته بود یعنی آنرا آمده که چون هر نبوت را میکشید اگر شب بود و در راه
نه میمانی شب که آنجا بخت الهام رو رسیده و اگر رفتی به بختی آنرا هر

[illegible]

[illegible]

چون کند ز کوهی که سیدک این کوه در بری میباشند مال و کالای
برج میگذرد و در آنجا که بر کوه میباشند مال و کالای
نمایند که در آنجا که بر کوه میباشند مال و کالای
دیگر که در آنجا که بر کوه میباشند مال و کالای
شدن که در آنجا که بر کوه میباشند مال و کالای
از وی که در آنجا که بر کوه میباشند مال و کالای
خود که در آنجا که بر کوه میباشند مال و کالای
چون که در آنجا که بر کوه میباشند مال و کالای
ملی که در آنجا که بر کوه میباشند مال و کالای
ی که در آنجا که بر کوه میباشند مال و کالای
لا حول و لا قوة الا بالله العلی اعظم
در میان که در آنجا که بر کوه میباشند مال و کالای
شماره که در آنجا که بر کوه میباشند مال و کالای
که در آنجا که بر کوه میباشند مال و کالای
اینکه در آنجا که بر کوه میباشند مال و کالای

[illegible]

[illegible]

فرمود که ای رسول خدا! این کشته است ای که پیش بولاق کین را بر من نمود
 و ستم و عیب را بر من نهادی نظر کن که عجمی که ام ستمدارم چون علی را کب
 ان خودت را منع از عمار و در میان گرفته اول شانه و غیره بر کوه ان محمد بن
 کشید و طاعت کرد و عمار او چون گنا و نرینه ملک چون زعفران برش نهاد و
 کسی ملک را از او بپسندید ایست از ان ستم و عمار ایست تا گفتی
 که ان ستم را که است از دوستش خود بخود و بر شید میرست و با حق اواز
 این که من خود را در حالت شایسته چون آرش صبیح انبیا با ابرام
 ان ستم را کشیده بود بر این ریخت و در آن جبریل این از پیشتر بر سر
 علیه و ان چون ابراهیم علیه السلام در آن فرود آمده بود و از انبیا با ابراهیم
 ان ستم را کشید و در ان سرور کردند و عمار ابراهیم بر سر ابراهیم
 بر او فرمود ای ابراهیم! من می دانم که روح الان ستم از ان انبر
 در این می بین رسول ان کشید و با عجمی شریف و با عجمی موسی و در دست
 تنیدی و عجمی که از ان که بر او ان ان الله و ملائکته و یصلون
 علی الی ملائکة الدین امنوا صلو علیهم و سلموا علیهم ان
 فایب بر او عجمی که از ان که بر او شریف و با عجمی موسی و در دست

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

این که در آن وقت که حضرت در جیل بود از وی فرمود چهل ملک و پادشاهان
 به درگاهش آمدند و حضرت فرمود که ای عالم بالا بگو که چه کسی این نعمت بزرگ را
 از من استیغاثه افتاد و در آن چون تو سخن خیال ملک کام از فرای رسیدن است
 نیست بزرگ است و از راه غریب ثابت به فرای و گشتن سموات رسید حضرت
 بعد از آن که از جیل تفرج گشت آن طبقات سموات را در نوشته غریب و عجیب
 بسیار دیده و بار یک آنجا که نام و لایق مقام مصاحبه و معارفه فرمود و در یک از ملاکی
 که از آنجا بود که شرف و بیکس احوال جناب امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب بر می رسید
 بلکه آنحضرت در هر عرض که این ابیطالب مورد وید که کسای فریاد کشید و هیچ
 یکصد آنحضرت در جوت شده اند و چون بر رسید که حبیب خود علی را می نیم جبریل عرض کرد
 که ای علی ای صاحب ملک آسمانها روزی عرض کرد که خداوند اکاشیاق زیارت علی
 ابیطالب داریم ساکنان عالم به موت فیض قدس موس آنحضرت را یافته اند و ما هم
 تو را می که در روزی بار ادا و در آسمان بسیار بار بار و فرغان نزول عطا کن قادر و
 بی خطا علی که شمس کشید چون خیل ملک از طرف سده استیغاثی شود و بزار
 این شمس به یار و یاری که می تو علی ابن ابیطالب خود را تسلی میدهند و در حمد
 آنی که در جیل روزی سده استیغاثی و ایل و ایل

[illegible]

پیشتر که سید ابی طالب علی ابن ابیطالب و با حضرت در خور و ج و کرامت
فرموده اند از وی زندگانی میرسد از آن ذاصدای امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب
علیه السلام و با حضرت در خور و کرامت و توانای صدای برادر علی که کوشش بر سر حد
ندار سید که مصلی در بر زبان لازم است که آنچه همانرا خوش اینچنان کند بر مصلح
که علی را بسیار دوست میداری قدرت با اولاد ای شهنشاه صوبت علی خلق کرده
و با این پیشتر که تو میرسد که خوش خود باشی این تو بودی پسند مقبره انا امام الحاق
و نظیر حقان حضرت صادق علیه السلام بواسطه کرده که در شب معلوم نذر سید
که ای سید بن بر سر از ارواح انبیا سلف که من ایشانرا بجهنم بوش کرده بودم
حضرت بر سر سید و مکر و نکره بوش بودیم بر سالت تو و ولایت علی ابن ابیطالب
علیه السلام حضرت سجد و مکر افتاد پس نذر سید که ای مشو این کانیات دای
عینان مجید موجود است که ادوست میداری و مکر و کابی بود و چنان بر کر
که تو دوست میداری خطاب سید که من علی گروستی دارم تو هم
از این سید و سید را و دختر بلند اختر فاطمه نام تو عطا خواهم کرد که کفوی
نشدند و غیره علی ابن ابیطالب پس تو نیز بگو که ای سید که
این بر سالت که با مکر و حضرت شک و سلسل و بعد سیس زبان سودوی

در حق او احوال بکنم در شب خیز صبر و در بهار خیز شکر و در تابستان خیز
 در بهار خیز شکر و در تابستان خیز شکر و در تابستان خیز شکر و در تابستان خیز شکر
 که در او احوال خیزد اگر سینه بر آید که جان و قهرای است خود را به او
 نمی خیزد زود که قبول کردم و راضی شدم و در مقام توفیق و صبر و شکر
 راضی آن ندی را که گشای تو که خواهم بین من و تو بی کسی را که تو اندک شکر
 تشنه بودم من و در دم سیراب را نیم من بلا شدم و است خوشنودم و در
 که دویم است که صبر نای بر کزید است و در من و از بهر قدرت که از ایشان نورش
 و جهان خود را در راه و شاکری در هر که جهاد و به هر که که هر روز ان توطئه سنگ
 سنگ و خون بر روی تو عاری شود حضرت و مکر و کشتن و در و ای شکر
 و صبر و توفیق از تو خواهم که سوم که دلی تو خواهد رسید به از تو به ای
 و شکر و شاکری که تو در مظلوم ندانم که تو زور و غرای تو باشد و تو خواند که تو
 خواند تو دمی را که تو دمی او تو که در و در تو که او خواند تو در و تو که تو
 به نزدی محسن نام شکر که این فضل معلوم ندانید به شکر و تو شکر و تو شکر
 تو خواند تو دمی را که تو دمی او تو که در و در تو که او خواند تو در و تو که تو
 در دمی او را در دم شکر که کسی را که تو دمی او تو که در و در تو که او خواند تو در و تو که تو

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تمام زمینیں اور تمام ممالک
 ہر ایک کے سلطان کے ہیں
 ملک و ممالک ان کے ہیں
 زمین و ممالک ان کے ہیں

[illegible]

[illegible]

ان

[illegible]

[illegible]

و در آن شب که حضرت عالم ندانید برانید و گفت بخیر قسم که بر بزرگوالات دانید
و در آن شب که مر استاده دیدم و خوار چون یک کواکب دور و در شب که سماوات
در آن شب که یوسف ناطقه گفت اگر راست میگوئی مرا بجزیران راجع و کانی ای
کهستان این بومنه بکین بازوی و قمر رسول امین را گرفته بنزد منمیرد و چون
فلان عالم ناطقه را دید خانه اوش کشته شده بودی بستان ناطقه روید و او را
حرکت کرد گفت و نخواست ناطقه بسیار بکرات و حضرت او را بکلی در آفتاب ناطقه
بگذاشت که در بزرگوار من شرط کرده ام که ترده کانی این زن و هم حضرت
بان زن گفت که این ناطقه میخواهی ان زن سب از تو عذر و بار رسول الله خبر میگویم
لکه که آفتاب ناطقه فریاد میآید و عورت محشر را از اوش کشته ناطقه
گفت ای پدر گواه باش که در قیامت من بی او قسم و بیست کند از من پس این
بگفت و گفت یا رسول الله سیری و مراد می و بدری از من درین سر که کشته دور
فزون انداخته اند عازت میدی که بسبب کشتن خود و روم حضرت دعای خیر او
گفته عازت فرموده ان زن بر اسم خدا واری قیام نموده و آفتاب ناطقه و
میرفتن و هم بدید که بستاند ابرار و بدید اند و جلای دل از خبر و در آنجا
در حجره ابرار و در ای مصیبت و لایمینی اشرف انبیا محمد مصطفی صلی الله

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بنام خداوند عز و جل که در این دنیا که اگر کسی از راه زبان بر داری که در دنیا
مرا تا از چشم بر روی اندازد چون خانه حضرت متصل بود سجده و تعذرات طایفه حاجات
ناقص از برای شریفین غلبه و در غایت بود و در غایت غامضین از برای غیر عالمین
و در این دنیا که از برای قره عین و ای جبین عده شوکتی بر تو ام بر اگر که سلسله است
سپاس از عده غیر از عمل به طاعت و در آن بر داری پس فرمود ای اوده مردم سو کنند
یا اگر تو هست خدا که کند و از ظلم مکاری پس سو کنند میدم شما را خدا که اگر در نزد من
از این عده بود به پیش پای من باشد باشد از این بر خیزد و از من بخوابد و تمام کن ایگاه
از نصف خاموشی است و بر سر بران و نودون انگلی ببال آمد دوبار و یکبار سخن را اگر
فرموده گاه مردی برخواست و عرض کرد که یا رسول الله چهار دنیا را شما طلب دارم
حضرت رو بامیر المؤمنین علیه السلام کرده گفت یا علی حق اورا دیده که ادای دین
تو خواهی کرد پس مردی از آخر مجلس برخاست که اورا سواد و بن پس میگفتند و عذر
که یا رسول الله بگو و درم فدایتو باد اگر خاموشی شنیم تیر شکرنازدانی تو کرده باشم
و اگر که شنیم عذر تو فرمود که اگر رضای خدا در دشتا لبه گفتن بهتر است
نموده و عذر که از جانب طایفه ای آمدی من پس تعالی تو ایدم و تو بر نایه
عصا بود و عذر که از دست و دستی بلند کردی که بر نایه زنی بود و

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

منقرض سال و هم هجرت واقع شد
و سه رنگ زریان منقل غم و الم و آرزو گران بزم فراو شمع و فان و کجا که بیان می آید
نخ مجرای کوشه گیران را و به سوگوار می چنین روایت کرده اند که چون طایفه را
سه روز خرام بخت و دین از صامت جدا بکشتن تن به نضای میانش و طی قیاس بر روز
منو و اول خداوند غر و مل برسم تنویت فرمودن علی را بر زمین خستادان ملک
صید او را و طی ابن اسطالب و حسین و عابد بهرام را که اسلام می گیم و در حدیث
و هرگاه که جزو و کارش اسلام می رساند شهادت و در حدیث و ثواب الهی و فریاد

در آن روز که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در میان خوابیده بود و حاجه بزرگوار
 در روی او کشیده بودند نظرم بدو شمع فروش رسول در خانه شد و شوق
 بکوی او افتاد و بار برداشته و در شک دیده که این شاه غیر که گشته شمشیر خدا را
 پوشیده و در پشتش شمع بر سهالین نمش میبردند از این چنین بود و برای طریقت
 و با و داده و بر از کیه در شش بودند و او اس روح الامین در میان شوش بودند
 حرکت که کرده بود یانی و در خانه او تخته بودند و چون با دوی و زید پرده بر روی
 حضرت میزد و خواب امیر المؤمنین علیه السلام دستها را بر زانو و سر مبارک را بر زانو
 داشت که اشتبه بای عم و اعم فروخته اصحاب بر در خانه حضرت تا به صبح میزد
 و بعد از آنکه کوفتاری بلند کرده تا که با هم غمی خواب است امیر المؤمنین ع اعانت یافت
 که حاجه از بکر خواب خیر الشیعه صلی الله علیه و آله و عید کرده او را غسل و بدین صید که از
 ادویه انگار میزد و غسل سید ابرار شد شمع مفید و سید مسمی و در کران سندی
 میزد و است کرده اند که چون خواب امیر المؤمنین ع متوجه غسل سید الکرمین گردید

چنانکه فرمودند و نقل این قضایا حضرت مهدی علیه السلام میفرمودند که در آن وقت
 علیه السلام است که ده اندک دزدانی که حضرت علی مرتضی علیه السلام در آن زمان
 که در قلعہ شمس آن فرودیده از پیش جمیع پیشه خاب امیرالمومنین انوای بزرگوار
 مذکور است که بعد از آن تمام امر قتل شاه ولایت مابقی قلعہ ای را
 که در کوششیم و قلعہ آن شریف و دو دان عبد مناف جمیع گشته بود و بعد و در
 که در تمام قتل بکشتن یوم ششم خود بخود و بپوشیدن و بپوشیدن و بپوشیدن
 بخون از غسل فارغ شد و حضرت را کفن کردند و عابد سفید چوکت بردن آن حسین
 از دوی مبارک حضرت برداشت و گفت پدر و مادرم خدا را بپوشید و بپوشید و بپوشید
 بپوشید و بپوشید و بعد از وفات منقطع شد و وفات تو آنچه منقطع شده بود و در
 احدی از خلق و پیغمبران از نائل شدن و بهای استغاثی صحت تو بعد از ان عظیم شد
 که تلی فرای صحت در آن کردید و تحت وفات تو جان عام کردید که مطلق جمیع
 صحت اند و حضرت تو اگر نه هر چه کردی و دینی از خیر نمودن و در هر چه
 بر این اهلای چشم خود را از دوی ریخته و بر این حق صحت ترا داد اگر چه بود و در است
 بهارقت تو از سینه بیرون شدنی نیست اینها در صحت تو اندکی است از این
 اندوه و غم و حسرت را جاره می توان کرد و در حق تعالی تو بر طرف شدنی

[illegible]

فانچه در حق خداوند عزوجل است که در حق او هیچ شریک نیست و هیچ
مفعول علیه بر حضرت ناکیم باشد و خداوند عزوجل خود را در حق خود
نمیگفت و بگوید منم و خود را داخل میگفت و در حق خود میگوید منم
و خود را در حق خود نمیگفت و در حق خود میگوید منم
منصب خلافت را داده و داشته که بخانه محبت اندازده ان حضرت را در تبعیت خود
شاه ولایت اب فرمود که حبیب بن فرموده که مرا در خانه که تعین روح من شده باشد
اینک کند اطر الملام جان کردن و انصاف چون خواب به پیش المومنین و انصاف جان را که در
اینها محفوظ بر محبت بیرون آمدند و خاک رختیه و مرقد سلج ساخته بقدر یک شمشیر زمین
بلند کردند و آب پیشین به پس در باب حیدر که گفته اند دیده آنگاه باطلی از صاحب سید کبار
به رخا نه سیده النساء فاطمه زهرا فرستاد و شش خط پیشش و تحفه داری جای آورد و در پیش
خدا پر سیده زهرا را درون کرد و در جواب داد و که اری فرمود که چون از دل خود رخت
کنند که خاک بر روی کعبی رسول خدا رختند اعی روی بود و موسی زهرا را در پیش
سفری آمد و خاک کشید پس بی اختیار بگریه افتاد و چنانچه بر صاحب کبریا افتاد و گفتند
فانیت رسول الله فاطمه را نیز ازین منی تمام و متاثر است اما حکم را بی راد بری نیست
در قضای اسفندی را تقریری زاری سید انجام دینای خدا را این است و عاقبت کلام عالم با

[illegible]

که در دست داشتند و دست علی ابن ابیطالب را بر سینه اش بکوبیدند
 محبت که در کفش و از او گفت دین فرزند او عهد حسن و حسین فرایم گفت ای حسین
 جبرئیل ای اشیان من ازین افزیده شده اند جبرئیل گفت ای اشیان و جبرئیل و جبرئیل
 میان تنگالی پیش اند که افزیده شدی جبرئیل هزار سال و ایضا و خاتم من علی نقی
 منوشت که در شب معراج جبرئیل من را بسیر بهشت برین در آورده و درختی نمودیم
 که چون شجره طور کل بود و نم بر سیمیم که این درخت از کیت جبرئیل گفت از برای
 علی ابن ابیطالب است که در زیر آن شجره مبارکه دو فرشته علی و علی بن عقیله و درخت
 من من رستم قهری دیدم از کج اندوه بجای صفی که بر خزه و صلی نه است کفتم با
 جبرئیل این قهر از کیت جواب داد که از فرزندت حسن ابن علی است بیشتر رستم درخت
 سی برادیم از نور که سی بر گرفته بشانم در میان آن سیب عور را دیدم خاست
 زیباری و رفای و کلبس گلونی از نور پوشیده و بر شست چشم او انده عابدی و ابا
 سرنگ ابیده بر سیمیم که جبرئیل میگفتی و از آن گشتی ای کشید و کیت و کیت از
 جبرئیل کشید و مظلوم تو حسین بیت محبوب من تنغ فغای شود شهید و کاید که
 خدای حسین تو هستی بیشتر رستم نظرم بر بر علی افتاد و نرم تر از کوه و خشک تر از نالاک
 ترا ز علی و نوزی از آن ای در شهید و از آن ای که با خودم آن طایفه تحول شده

حضرت با وجود این و محبت با خدیجه بان بانوی قوم عالمه و عالمه کس قاطعاً ای
 دلش به این که با ششای بی بی بخت میگردم بگوشت خود و طایفه ای بوم این
 بختی را بختی که در دست کردم که گفت سوال کردم از حضرت صادق ع که چگونه بود
 و این بختی را بدست حضرت فاطمه حضرت فرمود که چون خباب مدیکه گرا اختیار کرد و در
 مسجد را خیار تمام زنان که بسبب عداوت که با آنحضرت داشتند هم عهد شدند
 که درین خدیجه بروند و گوئی را که دارند که بخانه او رود و خباب مدیکه را با این سبب بختی
 عظیم را رنج شد و غم و نهایی بگوئی دل آن مخدومه را بسیار تنگ آورد و چون
 عالمه شد خباب نزد آن مخدومه و شکم بان بانوی محرم عده شد شب و روز
 بانوی سخن میگفت و نوس او بود و پوسته او را بصبر اشاره میفرمود و این را از راه
 رسول صلی الله علیه و آله پوشیده میداشت تا آنکه آنحضرت داخل شد و مدیکه خدیجه
 خود بخود میگوید بر سر سینه که سخن میگوید و بعد میبینی ای تو کیت و مکر و بار رسول الله
 فرزند که در حال دارم باین سخن میگوید و او نوس را و کوشهای من است حضرت
 فرمود که چنانچه این را بگویم مرا فرود داد که این من زنده و خیر است بهیت و طایفه
 است ای برکت و بل من که محتاجی خدا انداز قیامت از وی بانی خواهد شد
 چون بگویم ولادت بختی خباب خیر الوری نزدیک شد مدیکه مضطرب شد و از آن

[illegible]

[illegible]

روان برآمد و چندی نشست ای را می که بر این صفت هیچ در آید و بهشتی
 صفتی از آن بود و در هر محل که می خواست بهشتی با مای زرد و سبزی و میراثی
 و بهشتی از آن بود که این برزخ بود و شرح طلب این در عاقل بود و بهشتی که تا
 بیان دارد و صفت گیران بهرین زمان عالمین مینی حورای الهیه و ز برای هر مینی
 می که از وحیت الهیه مکی می بود و در تعالیش تا مردمان دیده نه بیند بر وی او را
 مرد است که موزی ابو کرد و عمر و سعد بن معاذ و در سبب است بودند و سخن مراد است حضرت
 فاطمه میان آورد و یکی از ایشان گفت که بوس این او کار کردند و طلب بر رسید و بهشتی
 علی ابن ابیطالب را این محبت که مرتبه خود را می آید و زبان می آید که ما نمی نیست
 او را که مکه هستی بر مرقد او را درین شهر غریبه کنم و اگر از مکه هستی بگویند او را و ما
 شهادت می آید ما شنیدیم او نیز بشنود و در اوقات آنحضرت شهر خود را در باغی از انصار
 برده بودند و بهشتی که در آن شهر بود و در آن شهر بود و در آن شهر بود و در آن شهر بود
 و در آن شهر بود که کار آمدید بزرگ آن شهر گفت که این شهر است و در آن شهر است
 حضرت که اگر که تو بر دیگران در آن فصلت بهشتی گرفته و در آن شهر است و در آن شهر است
 بهشتی که در آن شهر است و در آن شهر است و در آن شهر است و در آن شهر است
 که اگر که تو بر دیگران در آن فصلت بهشتی گرفته و در آن شهر است و در آن شهر است

که خداوند جل و اهل آن را بر ما فرستاده است و منیت کشیدنی این چنین است و در این
 سال که در وقت کشت انداخته اند و کرده اند که هر که یک کبوتر بخشد و در میان
 اندوی برسد و آن حضرت را رانی گوید که خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 باشد از آن حضرت خواستاری نماید حضرت شتر فرود آید و به خانه او برود و است
 در نعلین خود را بوسید و بگوید خانه حضرت رسول شده و در وقتی که آن حضرت در حجره است
 برود و بپوش برود و او را بگوید که گیتی پیش از آنکه نام رسول برسد و اینها فرموده ای ام
 بفرموده است که این مرد است که خدا او را رسول را در دست ام که بر سر یک پیر و
 خدا تو را بگوید که در حق او چنین بگوئی و نه زاورانده حضرت فرمود که برادر کن است
 و بر سر من است و محبوب ترین خلق است پس من ام که گفت بر سر من است و بر سر
 زاتم که ام بیا به عید نزدیک بود بر سر درایم چون در را آنگاه که علی ابن ابیطالب
 پس بعد از آن که داخل حجره شد تا آنکه دانست که من در برده خود را در محبت کردم که
 داخل شد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و گفت ای سلام علیک یا رسول الله و خداوند
 در برگاه حضرت در جواب گفت ای سلام علیک یا امیر المؤمنین ام که گفت که در میان
 ابیطالب و ابی طالب چهار شهرم و بوی زمین میزند که در حضرت ابی طالب است
 که بوی او را در میان است فرمود که ای ابی طالب در میان من که طاعت خود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از آنجا که کسی قطارند و هر یک از آنها در هر یک از این کتب و کتب دیگر در هر یک از این کتب
بوده و در هر یک از این کتب و کتب دیگر در هر یک از این کتب و کتب دیگر در هر یک از این کتب
چون اسب در هر یک از این کتب و کتب دیگر در هر یک از این کتب و کتب دیگر در هر یک از این کتب
فاطمه بنت محمد بن عبد الله حضرت آرشاد و انحال خود و نمای الهی کرده و در هر یک از این کتب
شد چون خانه و در هر یک از این کتب و کتب دیگر در هر یک از این کتب و کتب دیگر در هر یک از این کتب
میکنی قبول خدا را گفت ای علی سکه میگیرم خدا را که اگر چه امروز غنای خاندان را در هر یک از این کتب
خسبیدی اما الله الحمد که چهارم از این کتب و کتب دیگر در هر یک از این کتب و کتب دیگر در هر یک از این کتب
جعل خلد خلد حضرت با اثر اهد از دو و و ادم الحیات تنی فرمای خاطر حضرت خلد
که بود شش و در هر یک از این کتب و کتب دیگر در هر یک از این کتب و کتب دیگر در هر یک از این کتب
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و است که در هر یک از این کتب و کتب دیگر در هر یک از این کتب
مهر فرموده بود که در هر یک از این کتب و کتب دیگر در هر یک از این کتب و کتب دیگر در هر یک از این کتب
و در هر یک از این کتب و کتب دیگر در هر یک از این کتب و کتب دیگر در هر یک از این کتب و کتب دیگر در هر یک از این کتب
چشم روز و فرمودی هر یک از این کتب و کتب دیگر در هر یک از این کتب و کتب دیگر در هر یک از این کتب
که تقاری و نماز با اعدا است از این کتب و کتب دیگر در هر یک از این کتب و کتب دیگر در هر یک از این کتب
بند بر حضرت اسیر اولین معارف است و در هر یک از این کتب و کتب دیگر در هر یک از این کتب و کتب دیگر در هر یک از این کتب

[illegible]

[illegible]

4

برای آنکه در دنیا و آخرت به نیکی و احسان و کرم و بخشش دنیا و آخرت
رسد و چون کسی در دینی و دینداری و شریعت خود را در یک ترا اهل خود بماند این شد که
سپهری از آن گفت که منم در کشت اعرابی گفت که بسیار بود و فردی مال خود را
بیک عمارت و خانه و دیوار و درخت و کف بود و تسلیم او نمود و اعرابی بخدمت حضرت برگشت
حضرت فرمود که ای اعرابی ای شیعی و پوشیده شعی اعرابی گفت بی شعی
بی نیاز شدم برود و درم ندانم و حضرت فرمود که پس خدا نیالی خزان به عالم را
که بخت تو اعرابی گفت خداوند اتوان برود و کاری که ترا حادث نیست و رای
که بخت کم بغیر تو نداریم و تو روزی دهنده ای بر همه حال خداوند اعطاکن
انچه در به تدبیر باشد حضرت رسول امین گفت بدعای او و ان اعرابی روانه منزل
شد و ان کردن خدا را میگوید و شب و روز در بر دینی محمد و عیسی داشت کاف
حشمت ام کرده بود و حضرت خیر او را فرمود پس عمار ان کردن خدا را
و گفت این کردن خدا را بر خدمت حضرت رسول و تبرائیم بخشیدم چون علام
حضرت رسول و پیام عمار را در پیش حضرت رسول فرمود که برود و حضرت فاطمه را
برده ان عقده را و ترا بخشیدم پس علام بخدمت حضرت فاطمه رفت و پیام حضرت
را بخشد حضرت فاطمه کردن خدا را بخدمت و علام بخشد حضرت

[illegible]

[illegible]

در این سخن چون آن دو را در وجه قدرت معلوم نیامد و در کرم خود را به حرکت
خاصه در جهت آتیا نرا در بر کشید و روی ایشانرا بر کشید و هر یک را بر یک سال خود
تأسیس نمود و آن دو غفل را شکستند و پاره پاره کردند پس گردی از قهر و غضب
با گردنهای برودند و هر یک را می نداشتند و آن پاره پاره را در میان ایشان
تقسیم کردند پس آن پاره را به قدر یک کما پاره پاره کردند و هر یک از ایشان که در میان بودند
و شسته می نداشتند بلکه ام را یکی از آنها میداد و میفرمود که فاطمه کو را پنج پیش میخواست
فدا او را میخواست ای پسر خشنه آن صافی میزدای و شسته لان در کمال
ظاهره که اوقات پاره قبول غذا چون مراتب اعداد و اتمات اگر در حق باشد او
زبان در خطه این ظاهر بیان و تحریر شرح خوارق و عادات انصاف و مصلحت
میباشد که آن انصاف و مصلحت را که بجز عافیت نشاند کیفیت نزول امیر را بهریم بنیاد مروت
که نبی رسول الهی صلی الله علیه و آله بعد از نماز عشاء و بعد از غسل و طهارت و سلام کردن
به یکدیگر می نشست بکمان طهای و جبهه طهارات میزدیم با توبه بهمانی ایم پس قعده نشانی روز رات
بهت بود که شاه ولایت زده برخواست و بر دو بخانه فاطمه علیه السلام آمدند خواب فاطمه
فاطمه آن بود که هرگاه بهریدین او می آمد هر یک خواست بعد از او سلام
خیر الانام می نهاد و هرگاه که بهریدین بهر بزرگوار از حضرت رسالت اب بسته

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ما من من فاعله هو المولى عليه السلام

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

و بر این من بگردانده اند و در آنجا که کشیده شد حجاب بر ما نازل
و بر درون ما نیز نور تابان بر ما تابانید و تا آنکه از آنجا که ما را
بر ما فرو فرستادند و آنجا که ما را از آنجا که ما را
فرمود که این من و دست از یکدیگر نمیداریم و هر کس که بخواهد
و کند ای خود را بر این من بکنم و با این من بکنم و با این من
و در کانه ای که کانیات چون شب سیاهی می سازم و در آنجا
یکشایم و آن خدا و خواست نمایم و بقیه از شمار این من که
از من از وزند تا که صالح گزینیم که خدا برای او بدویم غصبت
کرد این بگفت و دست بر کوشه میزد و که ایسر بر کشد از سلمان مرو
که چون بتول عذرا دست بجانب کوشه میبرد و دید که نکرده و راه
دست و نهایی از جا بر کند و شد بصورتیکه اگر کسی بخواهد از زیر اینها
عبود کند می تواند پس حضرت امیر اشاره بصبر فرمود و من عرض
کردم که اید خسته محمد مصطفی پدر نور حمت العالمین بود تو با عت نرو
و این الهی بر امت میباشد شما را برای شفاعت افزیده اند نه شکایت
چون آن دو دلدال را بحال را مشاهده کردند و دست امیر خیر گیران داشتند
و بعد از آن دو را به خواب را و حنین روانه ساختند و بعد از این
در مشین بر خیزد خواستند که خواب بر اینان را بکنند و نکرده و

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

مردی که جامه اش خرام سپرد یوسف یعقوب سخای معجز
که در دست پرست ز بهلوسم خوش بیدار بود و چندان با
پیرانین بوی کشید که صد بارش کشید و هم گمان این پیر روی الله که
بکشید و می زدند که این انکار می نمود و دیگر امیرالمومنین
نیز چنان را چنان کرد و باز نه نمود و گشت که بلال مردن آن
رسول احمد مختار تنگ گفتی از آن کرده بود صدای بلند میکرد
و در دادن نماز گرفته قلبی عند لب کاشن راز بهرام حاشه چون
خطبان پرسته نمی نهاد و قدم در ریاض کلدسته خباب زیر که
هر دم بهانه دل مجروح خود را نشانه قبر مصیبتی می نمود و دینی
پرسید که ای مسلمانان اگر محمد مختار رفته اند دنیا بجایست
شعاع ملت بیضا مدینه مسجد و محراب و مینها دارد ریاض شمع
شمیم جبری دارد چه شد صدای اذان بلال دل حسته و نشسته
خوش عند لب کلدسته چرا بلال بیدار اذان نمی بالید مگر لعین خزان
بلالی نمی تواند خوش تانده مگر عند لب تقویرت نگردد سر آمد
شعاع مگر کیرت بکشد کشتی اسلام کل نیروید چرا بیاد پیر اذان
ننگین خوش طالع زان که بهار می و عند لبی بود برای فاطمه ارمی
تنگین بود نه در حلقه قرآن آمد و بهار گشت و مرغ موسم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خون کف و لب و چشم منی با شوی پاره من بخور و حق منم که برادر و رفیق
میرود و این است که لود و حور و ما میکند و اما انسان میگوید و میگردد
طاعت و عبادت شود و ناچون تو مصیبت من مشایخ با شوی غلام کردی و مانند و عباد
محمد بن و لای شوم برای اگر میخواهد که لای من برستای این است که
نیکند و کل برای کسی و لای شیب و کا شوم نیکند و از کد منم عبادی
برستای شای خواهد نشست از خدمت تو چها می شوم بدو و حور
فرمان و عباد تو میرود و نخلوت کور استای علی لود از بد و و یکصد و
از و است جناب بودم لحظه آن کویه نیا نمودم اکنون که از دنیا میگذرم
داع از روی دیدار تو و حسین را تا قیامت بهیچ می برسم - میروم
اما نه از دل از سره کوی شما سخل اگر باشد نخواهد بود چون بوی شما من
خواهم چید کلهای در باغ غلد چشم زهر امیل دارد و بر کل بر روی شما
جام لعل شربت کو هر خواهد داشتن شدت حرف لب لعل سخن کوی
کو نه دارم شمعها از تو باشد در حضور دل بود و نه روانی بیکوی شما
با علی و پادشاه اسیر بین که دیگر خواهی دید و جناب جدر که ارلی جناب
شما از شهادت کوی جواب مندا و فرمود با علی و حق و صیت است
که بیکاست سخن مندا از فاطمه شب که دیگر خواهی شنید منوش ماین
پاد و کین اخرا یا حاتم بهر است را حلال شدت باغ است جناب

[illegible]

کامیابی و شکست را با هم می آمیزد و در میان این دو
پیدا می کند و هیچ کس نمی تواند از این دو دوری کند و در وقت
خوش و بد و روزی و شب و شادی و غمی با هم آمیخته و در میان
این دو می باشد که گاهی در میان این دو می بیند و گاهی در میان
و این نشان منم که چون رسول و امیر و پادشاهان و پادشاهان
در وقت و کلام و کلام کنایه نشان و بدست بر وقت و کلام و این وقت
می نشان همیشه در وقت و کلام و بدست بر وقت و کلام و این وقت
شبه دل زینب شمع میان فضا و فضا من و کلام و این وقت
من فضا را محبت کن بر و فضا و بدست بر فضا و این وقت
بگو شام بر و فضا و کلام و بدست بر فضا و این وقت
استیلا بنوعیکه من با فضا و بدست بر فضا و این وقت
را با وی سلوک دارند یا علی نفسی از برای من بسیار لطیفی که با
لغت او را بمن نموده اند و صورت را نموده و در وقت و این وقت
شبی که در کلام مرا عمل داده جامه از روی من بردار که من
بمطهرام و در امان ساعت نماز گذار و وقت کن تا نماز خوان و در میان
جاء و این وقت مخصوص یک نایب و این وقت و در وقت و این وقت
شکست این وقت و صورت را در وقت و در وقت و در وقت و در وقت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کلیه فی قلوبنا غایت بر ما می فرود کند و آن تکلیف بود که در این
کلیه کلمات ما هم در ریاض و کلمات که در این میان خوشه چین زنده
و ثبت در این کتاب خط معراج است این باذن من که کرده خود را
چنین بیاورد که از خط معراج من بمانی یا غفرای و در هر یک از
شکلهای فوق آری یا از قافیه و بیت این بهشت برین و قصرانی جلای
و ملکین و خلوتگاه آرام و خرقه تمام السیف است که اگر کرده داری ویرین کش
نماشا کن بهر پس از عید لب و کلین خود را بیا کن که است از وین کل
دل بان غنچه بکشاید کرده از غنچه بکشاید و سماع بوی بهر کس غنچه
سرای عشق است بخای که درت حصول خلوتی که دریم بی نیایش برای
عروس جلای عصمت و اعزاز یعنی حجاب ز به از رحمت بلا آنها ازین نور
با خند چون آب و رنگ گلشن امامت علی مرتضی نام غنچه ریاض حجاب فاطمه
زهره را شنید اشک گلگون بر کله از عارض فرود آید و بیاد نهال قامت صیبه
در خوابان آن ریاض دل فریب او حسرت از دل پیر که درت بر کشید بر لبان
خال میکشید سندان که بت بسیل نشود و خاطر جمع تا دست بانی زلف پریشان
رسمی غم عمر است که شرمنده از چاک کریان و او را بچو امید به امان نرسد آن
در این آن ریاض پیش آمد و عرض کرد که ای مایه گلشن ایمان این قصر را چون
لذات سموات بهشت ندیدم پس ایان این قصر و دران قصر نهاد و در

چون قیاق از سر غوش زلال تسنیم لیز نکرده و بر روی دفرست که خفته بود
ای تخت تمل عذرا ایستاده و افواج ملک بنایه فقرش را امکنان و کوه و

[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
أَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ شِئْتَ بِغَيْرِ حِسَابٍ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که این ملت وقاعده احکام است
و شد است که اینان کسی معصوم باشد از جمیع معاصی و اگر معصوم نباشد
در بعضی لازم است که معصومی دیگر که چون او نباشد او را تنبیه کند و این تسلی
را لازم داند و عصمت امریست منفی که کسی را بر این اطلاعی نیست بجز از طریق
ابشکار و نهان درین صورت هر کس که ممتاز باشد به جمیع عباد و
بجام عمر و تریطبق و عوی خود معجزات طاهره و ایات با هو و یا بر و از این
شعیر من عند الله میتوان گفت چون بنی بجالات موصوفه باشد و حق
جانشین نبی یا پیغمبری باید که آنچه پیش از مرثیه نبوت بری داشته باشد
فان قاعده است و قوانین ملت و احکام است و اینها را باید که در

فان قاعده است و قوانین ملت و احکام است و اینها را باید که در

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایستادند و چون عرض کرد که دو بیان قلیل و کثیر است و این که در حدیث
 و اخبار است و در این کتاب هر دو بمناسبت و مقابله در همه مرویات که در این کتاب است
 در مقابل آن مرود و اندک که رسول خدا است و سایر روایات که از او روایت شده
 میدان دارند و این کتاب منکر و ندیدند که محضت مرکب یا بخت و غیره و در
 کتاب آورد و دست تبع را اتم کرد و خواست که فردا در دین و در حالیکه
 فرصت او بود کاری نکرد و در آن حال عرض کرد و در دو شمشیری بر فرق مبارک
 آن حضرت زد و حضرت از دور که شست قدری بر اطراف میدان مرکب را چنان
 داد و بر کرد و دید و با اشاره و ذوالفقار آن عذار را بهار البواز در دست او نهاد
 تکبیر از آنکه اسلام بر خواست صحابه عرض کردند که یا رسول الله جبرتی داریم
 که چو اسپریم تو را اول فرصت داشت و فرصت را بدستمن و اگر داشت تا آنکه
 فرق مبارک او خراقت بر داشت و در آخر مرود و مرکب را بیک فرصت و ذوالفقار
 بدو نیمه کرد و حکمت درین چه بود حضرت رسول فرمود که از خویش پرسید تا آن
 برای شما بگوید چون آن حضرت از میدان بر کرد و بد جناب خاتم النبیین
 و در او بر کشید و خون و خاک از صورت مبارک آن حضرت پاک میکرد
 زخم آنجناب را لب و از لعاب دماغ و جویان برده و میداد که از برکت آنحضرت
 آن زخم بهبودی یافت پس صحابه آنحضرت پرسیدند که یا علی در مقابل
 خصم اول فرصت اند تو با او چرا کار و در آن صاحب تا چنان منکری برداشتی

خداوند عز و جل که در حقش انوار عالم و در عبادش شمع و در مومنان نور و در انصاف
 و عدل و کرم و سخاوت و در خود را با خدایا و بن پلید خود را با کلمات من از اهل
 غنیمت بر من مستولی شد با خود گفت که گشتن از این جایی و در یزوت حساب است
 و من در دست و پا و دست و پا و کار و خود را از خود من باند و در نزد شتم چون
 چشمها فرو بردم و ندانم و در نظم بگردانم ای خدا بر کردیدم و بمنزل خود را و
 علم با من و رضایت الدنیا باشد برای اینیای پیران و خاصان رفته شمایان
 نهفته و اهل عرفان رفته از معرکه و نم سواران رفته و رفته زچمن
 علم برای رفته است که پیغمبر خدا و ایشان ان مقتدا فرموده و فرست
 علی یومئذ الحق خبروا لفضل من عباد الله الثقلین و مکر فرموده است که علی
 و زید و غیره است بگردن در معرکه از شجاعی و از آنکه ده و بیج شجاع از جوی
 جان بنده و از آنکه می نترسیده در شان او گفته اند اذ اعلا فدا
 از وسط یعنی هرگاه خود مبارک علم میکرد هر یک از مرد و مرکب را در
 طول بد و نیم میکند و هرگاه پشت بهایون را خم میکند و هر یک از مرکب
 مرکوب را بد و حصه می بخشد و هر که را او میکشت قوم او مغایرت میکند
 که این گفته اسد است و هر شجاعی از شجاعان عرب که لحظه و پیش
 خود شک میکند بعد از آن ما دام الحیوة و پیش شجاعان عرب صلوات
 میبارد بکلیه شجاعان و در دنیا همه طوایف شکست و استیلا و در

[illegible]

و انکه از آن کرده شست این ان مقلد باشد که گفت و بجا آید و حقیقت
 منی بود و در آن شهر منظره داده گردید که در آن مقلد این مقلد گرفت
 به دستها حرکت داد و چون که همه مقلد غیر از یکدیگر این مقلد را نگاه داشتند و در واقع
 شده و مقلد که مانند عروس در پیش باقی نماند بود و در واقع و در واقع و در واقع
 که از آن مقلد واقع شد بعضی فریاد کردند که این زرد لبت هذا علی شهر المعین
 میریدان القلع الباب ابن علی این از بی طالب که قتل را بجیش آورد
 و بعد از آن مقلد کینه پس حرکتی و کرد و او دور را کند و در یک حلقه و
 چهل من بود و طولی آن یکده و سه بود از سنک صلب بود چهل مرد صاحب
 او را می کشوند یکده است بر سر او افتاد که یک چهل و سه بلند شد پس دست چپ
 را گرفت و بی آنکه دست بر حلقه زند طری از آن را گرفت به گونه انگشتان
 مبارکش در آن فرو رفت و اندر اهل خندق نمود و چون عرض خندق نیت
 و در بود و آن آن مجده و در پس یک طرف و در یک طرف خندق که داشت
 و طرف دیگر را به یکدیگر کشید و داشت تمام جمیع لشکر اسلام بهشت هزار و هفت
 از آن که شدند و در آنوقت شخصی به پیشوای آن که داشت علی دست خود
 مکتوبات این مرد همه لشکرها را که داشت با بر عجبی و تامل غریبی است خدمت
 فرمودند و این است و ای بینی نگاه بای او کن چون طلب بای او کرد و ده
 ای بیا که او در موضعی قرار داد و یکدیگر در میان حلق است ان شخص گفت که

با ایدی بود و هر از آنکه حضرت زین العابدین را که در شهر مدینه بود
چون فریاد کردند که این را که در مدینه است بر ما فرستاد و ما را داخل فرستاد
و مسلمانان بیرون رفتند و داخل شدند و میفرمودند مسکنی این در بستر
من بقدر مسکنی این سپید است که بر دوش داریم و این ان سکر از تاج
هل آتی افرو داشت. و سستی که میدان قلوب خیر داشت. ان خون سحر
از چمن می مالیدند و انس از خون محاسن دیگر داشتند و سرور و شادان
شاه و لایب اختلافی نیست که ولایت با سعادت حضرت امیر المومنین
علی ابن ابی طالب و حرم بیت الله بعد از واقعه عام الفیل بی سال
روز جمعه سیزدهم ربیع المرجب در سال شاهی چو علی کسی عالم بود
چشمی چو علی ز دیده کوفتی نشیند. مولود و شهادت علی را در باب
و در کعبه تولد شد و در کوفه شهید. پدر بزرگوار آنحضرت هجده سال
با ابوطالب پس عبدالمطلب که با عبد الله پدر حضرت رسول از یک پدر بود
و مادر بلند اختر آنحضرت فاطمه بنت اسد ابن هاشم بن عبدمنان بود آن
حضرت و برادرانش اول تا ششمی بودند که همدو با و در ایشان هر دو عالمی
تا ششم بودند این با توبه از سفیان ثوری و او از حضرت صادق و او از
حضرت امیر روایت میکنند که آنحضرت و موهو ان الله خلق الله محمد و نوری
قبل ان تخلق باسبع مائة الف عالم و اربعه و عشرين الف عالم و خلق سینه

[illegible]

المطلب بلا هرگز معروض آمده که اولی فی الجمله و دوم منقسم به دو شاخه
اول که اولی است است که شرح مفید بقول آنست که در یکمین مرتبه می بود که
با همه مقام که بسوی محراب عبادت و استقامت و با ستم و ادب و عبادت و استقامت
و بی و اما آنرا می کرده بود که با این چند بیت مولف مناجات مرتضی خالص
در صبح دوست لهم و اصل حق از عالم بسته خود تعلقهای می هستی جسمه و روحه
سبز در کربان و اشقی - دیده پرده از جهانمان و اشقی - که پیشش جلو
خبر دی مهر و ماه - سوی مهر و ملائکه نگری دی نگاه - و بسوی قبله اش زیاده می
خبر حق که را که دی احترام - نامش سرم بن و عجب الشبان و خطاب زیاده
بین معروف و صد و نو و سال از این گذشته در پندش از طاعت الهی
ملول نکشته شبی ندی نیاز بدرگاه جهان پناه قاضی الحاجات کرده و دنیا
گفت خداوند اسکاکی از زندگان حرم محترم خود ملاقاتی گزینم و خاک
بی را با این بهیبت اجماعیت رسید و ابوطالب رسید بجز که خنده بود بر نایت
او متوجه شد چون او را دید او عظیم تمام کرده سر در ویش بوسید و در پهلوی
خود نشایندم پرسید از گهای گفت از تهانه بهیبت از که ام قبله گفت از بی
باشم من عیده من و دیگر باره دی ابوطالب بوسیده بر زبان را انداخته
حق سبحانه و تعالی را در ذکر و ذکر کی از مجاهدان حرم شریف خود می نمود
پرسید نام تو و پدر تو چیست گفت ابوطالب بن عبدالمطلب نامم گفت و الله

[illegible]

کے لئے

در همین اثناء وزیر پدر و مادر را بر داشت و پیش او بود نشست
و بابت که از ابوالطالب بهشت خواهمش کرد و شرم بفرمود از خدا طلبیدی
عالمی که علوانی امور و خیرا و انار بهشت حضرت ابوطالب یک انار از ان
نماد و زرم و پنج شالی تمام متوجه منزل بشدین خود کردید نقدی بر بانی
آن انار بهشت ابی نورانی شده در صلب ابوطالب طافه شد چون بهشت آمد
اتفاقا ملاقات افتاد و آن سیده حامله شد با سید الله العالی و در حضرت
که قاطبه تمام عمرت را سجده نموده بود یکین نقدی در حضور زمان تویش روزیکه
وقت عبادت ایشان بود قاطبه را بسجده بت تکلیف کردند چون روایضا
تویش کرد خباب امیر و شکم مادر بانه را از کرد پس مادرش بسجده کرد
نقدی است الله تعالی سید او قاطبه را فرصت سجود صم که بت شکنند سجده
تبان کنند و در دستورالهدی مروایت که روزی سید کائنات پیش ایشان
سجده ابوطالب از الله عز و جل عرض کرد که با محمد هرگاه که تو سجده خواهی
فرزند من چنان روی خود را در شکم میزند که بی اعتبار قیام می نماید و برکت
بزرگ چون والد امیر از مشاهده حال محمدی طاقت نشستن نماندی بسبیل تعظیم
قیام نمودی و روی نا ابوطالب بوی گفت که محمد بجای تو زندان است این همه
اگر امشب چرا می کنی گفت والله تو اضعیف که از من واقع می شود اختیار می نیست
و اگر در حالتی که محمد می آید قیام نماید فرزندم در رحم از قایت طپیدن و نهان

[illegible]

روز روزه سزا خاتم النبیاست و فتوحات القدس مملو است

که چون باور میرسد زمین را و روزی میدان بقرار کرد بجا نبی خدا که به

از برای آنکه گن در وجود از صراط خدا شفا می طلبید و طواف جهان بود

که جناب خاتم النبیین او را با خیال دید پرسید که ایجا در ترا چه میشود و عرض کرد

که ای فرزند از درو میام که من گشته حضرت فرمود که ایجا و طواف را

نما کرده عرض کردم نه فرمود روز و طواف را تمام کن و داخل شود در محراب

که این مولود مبارک در اینجا بود و خواهد آمد و شیخ طوسی و علامه حلبی

غیر ایشان اسنادی معتبره بسیار از حضرت صادق و نیز بن فقیه و عمار

و عایشه روایت کرده اند که روزی عباس بن عبد المطلب و نیز بن

فقت با گروهی بنی یثیم و جماعتی از قبیل بنی عبد العزی در بیابان گریه

نشسته بودند که ناگاه خاتم النبیین آمد و مسجد و مصلی و سایر احوال

و احوال در فرمایند که فرمود پس حسیب را بر کوه انجاد و طواف کن و جهان

کبر و کثرت پروردگار را من اعلان آورده ام و بهر تنی و کس که

فرستادی و هر کتابی نامش را کردی و قصد این کردم حکمهای خود را بگفته

خبره را اینهم سوال میکنم اینست یعنی لیکن کسی که این خانه را بنا کرد و بحق

خودند که در حکم من است ایها من سخن بگوید و اینهم که او یکی از انبیا

مبارک و عظمت است که انسان که در آن خلقت مرا عیان من و نیز بدین

گفت که چون فاطمه از کعبه بیرون آمد و فاطمه را که در کعبه بود
فرمود که از کعبه بیرون آید و در کعبه بماند و بگوید که ای مادر من
شما مرا سبیدید که در خانه را ناکشیدیم هر چند سعی کردیم نتوانستیم و این
که این امر است از جانب خداست و این است اول چون فاطمه بیرون کعبه آمد
پس در کعبه خدا را پرده پنهان کرد و دعوات مقدس امیر و وزیر پر
غیب عالم شنید و فرمود که ای خداوند که در کعبه بودی در پس پرده
نموده بودی و در احوال من و سعیدی از سقف خانه نموده رشت و متقا
نموده و بختی این که کعبه اسرار خداوند قدیر بود علی مرقوم کرد این
و پسین چنین گفت و خدا عالم عالمی نام نمود و آنچه آمده در شب ولادت
خاتم النبیین ویده بود فاطمه بنت اسد نیز مشاهده نمود و حوران و حوران
چنین بگوید که در کعبه روز مشغول بر بارت شاهانیت بودند و
چون کعبه را به دست آمد ای تسبیح و تسبیح را فاطمه دید و در حجاب
خاتم النبیین را دید و این را در لعل داشت و در الوقت هر جا
الحق که بود و بگوید ای ابو جهل لعین از حاکمائی بنان من و در پیش
چون خدا را در احوال و ولایت یاور من دید و پیش آمد و در این است که
در کعبه است که هر چند سعی کردیم نتوانستیم و این است اول
چون فاطمه از کعبه بیرون آمد و فاطمه را که در کعبه بود

